



محمد صابری
شاعر و نویسنده

حال که او نیست، هر گونه نوشتاری در باب طبع آرمایی‌های شاعری که نیم قرن تمام بر بلندای آسمان غزل ایران درخشید و واژه‌ها را همچون ستاره‌ها یکی یکی در آغوش کشید و غزل را برای قرن معاصر و قرن‌های سپینش بیمه کرد، بی تردید نمی‌تواند بی طرف بماند، حق مطلب را آن گونه که بود و هست و باید باشد، ادا کند اما به زعم سوزان سانتاک در عین حال ناگزیریم و دیگر هیچ، سخن گفتن در باب روانشاد، مرد غزل‌های سرزمین شعر با پیشینه هزار و یک صد سال، محمد علی بهمنی، کاری است سهل و ممتنع، سهل از آن سو که با مروری به سادگی یک کلیک و وب گردی می‌توان ده‌ها و صد‌ها مطلب مرتبط با او یافت از پیشینه و سوابق و نقد دفترهای همیشه عاشق اش تا کتاب و یادداشت و چه و چه. از دیگر سو کاری است سخت ممتنع و شاید محال، چرا که بی تردید همه آن چه را که گفته شده و نوشته شده تنها و تنها گوشه‌ای از هنر و چیره دستی‌های او در این ورطه خوفناک است، پس با این مقدمه و عرض حال و به بهانه کوچ آرمایی‌اش و در فراق لیخنده‌هایی که حالا دیگر سر به آسمان دارند و همسفر ستاره‌ها شده‌اند چند خطی از سر دلنتگی خواهم نوشت و دیگر هیچ، او در شعرهایش در خدمت زیبایی دیگری بود، زیبایی ترد و شکننده، سیال و همواره غافلگیرکننده‌ای که مدعیان زیبایی‌شناسی از آن بی‌خبرند. می‌اندیشید به راستی گره وحشی شب‌ها کجا می‌خواید در کدام سنگری از خار که گلوله‌های قطره‌های آب تیربارانش نکنند.

اینجباری از تو نوشتن هواکم است اینجباری از تو نوشتن هواکم است دنیا برای از تو نوشتن مراکم است اکسیر من نه اینکه مرا شعر تازه نیست من تو می‌نویم و این کیمیاکم است سرشارم از خیال ولی این کفاف نیست در شعر من حقیقت یک ماجراکم است تا این غزل شبیه غزل‌های من شود چیزی شبیه عطر حضور شماکم است گاهی ترا کنار خود احساس می‌کنم اما جقدر دل خوشی خواب‌هاکم است خون هر آن غزل که نکتغم به پای توست آیا هنوز آمدنت را بهیچانم است گنجشک‌های قفس ذهنش کلماتی را که روی زمین می‌افتند بر می‌چیند و دانه دانه غزل می‌نوشتنند، به ظرافت و سبکی یک آه.

می‌شد در دفتر غزل‌هایش با چشم غیر مسلح نیز دید که چگونه آسمان پایین آمده است تا در دست‌هایش غذا بخورد. بهمنی در غزل کاری کرد کارستان که شاید اگر غزل نبود امروز نبود، این نه صرف ادعاست و نه از سر ارادت صاحب این سطور به او، این اتفاق نظر اهل ادب و زعمای قوم ادبیات است که بهمنی تنها شعر نغمه‌نوش، تاثیرگذار بود و مانند تامر از ما بنواییم بی‌واهمه دگم اندیشیان، از هر واژه‌ای که کارکرد ادبی دارد، چه رنگی و... بهترین استفاده را بربریم.

من با غزلی قانعم و با غزلی شاد تا باد ز دنیای شما قسمتم این باد ویرانه نشین من و بیت غزلم را هرگز نفروشم به دو صد خانه آباد من حسرت پرواز ندارم به دل آری در من فکسی هست که می‌خواهدم آزاد ای بال تخیل ببر آنجا غزلم را کش مردم آزاده بگویند میرزاد من شاعرم و روز و شبم فرق ندارد آرام چه می‌جویی از این زاده اصداد؟ می‌خواهم از این پس همه از عشق بگویم یک عمر عبت داد زدم بر سر بیداد مگنار که دندانزده غم شودای دوست

محمدعلی بهمنی از تلفیق و ترکیب سنت‌های ادبی پیشینیان با زبان و اندیشه‌های نوآورانه که زاینده‌ی ذهن خلاق و نواندیش است، به جایگاه مقبولی در میان غزل‌سرایان موفق دست یافت، به شرحی که توانست به نوآوری‌ها و هنجارگریزی‌هایی در عناصر متعدد تشکیل دهنده شعر شامل محتوا، شکل ظاهری و شکل ذهنی شعر دست یابد که تبیین تمام سطوح و لایه‌های آن به‌ویژه با توجه به کثرت و تعدد آثار و مجال بسیار گسترده‌ای می‌طلبد که از حوصله این یادداشت خارج است. اولین معنای نوآوری در شعر، توان تغییر است که شعر در ارتباط با ماقبل و مابعد خود دارد؛ یعنی از یک سو توانایی خروج از گذشته را دارد و از دیگر سو، توان دربرگرفتن آینده را. هر شعر نویی از دو امر پیوسته بهم برده بومی دارد: چیزی نو که گفته می‌شود و شیوه‌های گفتار نو، نشانه‌نو بودن در اثر شعری نو بخش از خاورمیانه به ما مسیر تفاوت‌ها و افزودن‌ها، در دستور اختلاف آنها با آثار گذشته و غنی کردن حال و آینده آشکار می‌شود. این اتفاق را بهمنی در غزل‌هایش با ساده‌ترین متد و فنون شعری و دم دستی‌ترین واژه‌های مرسوم در کوچه و بازار با هنرمندانه‌ترین شکل موجود رقم زد و مخاطبان زیادی را به خانواده ادبیات افزود، مخاطبانی که از سنت اندیشی و نویسی خسته بودند و دلزده، بیبیند؛ تا تو هستی و غزل هست دلم تنها نیست محرومی، چون تو هنوزم به چنین دنیا نیست از تو تا ما سخن عشق همان است که رفت که در این وصف زبان‌دگری گویا نیست بعد تو قول و غزل هاست جهان را، اما غزل توست که در قوی از آن مانیتست تو از آنم زاری که به هر شیوه‌تورا می‌جویم تازه می‌یامم و بازت اثری پیدا نیست شب که آرام‌تر از پلک تو را می‌بندم در دلم طلاق دیدار تو تا فردا نیست اینکه بیوست به هر رود که دریا باشد از تو مرگ موج نگیرد به خدا دریا نیست من نه آنم که به توصیف خطا بنشینم این تو هستی که سزاوار تر از این هانیتست

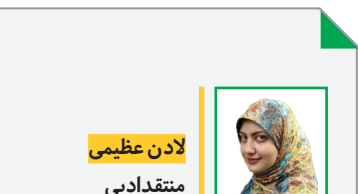
◀ «شاه» ۱۲۹۸ تهران، ۱۳۵۰ شیراز» و «چریک» دو رمان شاماست که هر دو را نشر چشمه منتشر کرده است. کمی درباره ایده خلق و فرایند کتاب شدن‌شان توضیح دهید تا در ادامه به خود آن‌ها بپردازیم.

اگر درباره ایده شکل گرفتن رمان «شاه» ۱۲۹۸ تهران، ۱۳۵۰ شیراز» بخواهم بگویم باید به روزی برگردم که با دوستی در حیاط کاخ نیاوران نشسته بودیم و درباره تاریخ‌الترناتیو صحبت می‌کردیم. در کاخ نیاوران فکر کردم اگر شاه قبل از ۵۷ تری می‌شد، چه اتفاقی می‌افتاد؟ همین شد چرکه‌ای برای نوشتن کتاب. امکانات مختلفی را برای طرح‌ریزی صحنه ترور بررسی کردم و در نهایت به جشن‌های دوهزار و پانصد ساله رسیدیم. موقعیتی که همه شخصیت‌های اصلی حکومت پهلوی و سران دیگر کشورها در یک مکان و یک فضای مشخص دورهم جمع بودند. برای نزدیک شدن به حادثه، شخصیت‌های مختلفی را که در جشن‌ها حضور داشتند بررسی کردم. چیزی که توجه من را جلب کرد، فیلم مستندی بود که شاهرخ گلستان از جشن‌ها ساخته بود و اورسن ولز برایش نریشن گفته بود. با توجه به علاقه شخصی خودم به سینما فکر کردم مناسب‌ترین کسی که می‌توانم از دریچه نگاه او ماجرا را روایت کنم، فیلمبردار جشن‌هاست. این شد که شخصیت «کاوه نمازی» در قصه شکل گرفت و بعد شهلا اضافه شد به ماجرا. و اما ایده شکل گرفتن رمان «چریک» برمی‌گردد به سال ۹۳.

زمستان ۹۳ عباس معروفی دوره داستان نویسی آنلاینی برگزار کرد. آن وقت‌ها که هنوز کاوه آنلاین مد نبود، او بی‌منت و بی‌چشم‌داشت مالی برای چند هزار نفر از داستان‌های گفت و بعد از شاگردها تمرین می‌خواست. در یکی از آن تمرین‌ها و مشق نوشتن‌ها، داستان کوتاه هزار کلمه‌ای نوشتم و «استخوان» جزء داستان‌ها قرار گرفت. معروفی با نویسنده داستان‌های انتخاب شده در جلسه‌ای حرف می‌زد، تک‌تک داستان‌ها را از زبان نویسنده‌اش می‌شنید و با دقت و حوصله نقد می‌کرد. نوبت به من رسید و داستان را برایش خواندم. شور و اشتیاق او بعد از شنیدن «استخوان» باعث شد بعداً بیشتر درباره این داستان فکر کنم و همان هزار کلمه، به آغازی برای نوشتن پلات کرد. رمانی شد با نام «چریک». زنی شصت‌ساله که قصد دارد به همراه نوه کوچکش شهزاد، از شیراز به تهران برود و به دنبال پسرش، پدر شهزاد بگردند. او در آستانه فراموشی است و در عین حال در جست‌وجوی مدام در گذشته و حال خود پرسی می‌زند، پیوسته روایت می‌کند و از زبان شهزاد روایت می‌شود. مرداد ۵۷ است و زنی در آستانه فراموشی و دختر بچه‌ای پرشور و شورا قرار است روایتگر تهران برتب و تاب ۵۷ باشند.

◀ در رمان «شاه» ۱۲۹۸ تهران، ۱۳۵۰ شیراز» از یک جایی تاریخ عوض می‌شود و جور دیگری رقم می‌خورد؛ شاه ترور می‌شود... آیا در خلق این ایده، الگویی داشته‌اید؟ و اینکه به نظر تان با این شیوه می‌شود سراغ حوادث و دوره‌های تاریخی دیگر هم رفت؟

بله. همان‌طور که گفتم رمان «شاه» ۱۲۹۸ تهران، ۱۳۵۰ شیراز» با استفاده از الگوهای ژانر تاریخ‌الترناتیو نوشته شده است. اگر به اسم کتاب دقت کنید، چیزی شبیه نوشته‌های سنگ قبر است. با این تفاوت که تاریخ فوت و مکانش به خواننده می‌گوید تو یک تاریخ خیالی طرف هستی. تاریخ‌الترناتیو، تاریخی است که بعد متفاوتی از حوادث گذشته را تصور می‌کند و می‌توان گفت تفسیر یا بحث «چه می‌شد اگر»‌های تاریخی است. چه می‌شد اگر نازی‌ها در جنگ دوم جهانی پیروز می‌شدند؟



لادن عظیمی
منتقد ادبی

این روزها که جنگی خانمان‌سوز در غزه در جریان است، خواندن رمانی از یک نویسنده فلسطینی، می‌تواند تصویری گویاتر و روشن‌تر از تاریخ شفاهی بر این بخش از خاورمیانه به ما بدهد. «نکته جزئی» شاخص‌ترین اثر عدنیه شبلی، نویسنده فلسطینی است که در سال ۲۰۱۷ به عربی منتشر و در سال ۲۰۲۰ به انگلیسی ترجمه شد و به مرحله نهایی جایزه کتاب ملی در بخش ترجمه و جایزه بین‌المللی بوکر راه یافت و توانست جایزه لیت‌بروم برای ترجمه آلمانی را از آن خود کند. این جایزه قرار بود در نمایشگاه فرانکفورت سال ۲۰۲۳ به این نویسنده اعطا شود که به دلیل آغاز جنگ اسرائیل و حماس، به تعویق افتاد؛ و همین امر موجب اعتراض‌ها از سوی نویسنده و روشنفکران جمله نویسنده‌های مشهور برنده جایزه نوبل، بوکر و پولیتزر مثل کالم توپین، عبد الرزاق گورنه، هشام مطر، کامیلا شمسی، ای انزو و الگا تورکاچوک و فیلسوف برجسته اسلونیایی اسلاوی ژریک شد. «نکته جزئی» با ترجمه خوب و روان سارا مصطفی‌پور از سوی نشر ققنوس منتشر شده است. «نکته جزئی» در دو بازه زمانی مختلف روایت می‌شود و شالوده‌فصیح بر مبنای یک رخداد واقعی نوشته شده است. تجاوز دسته‌جمعی تعدادی از سربازان اسرائیلی به دختری فلسطینی (که در رمان نامی هم از خود

در گفت‌وگو با حنا سلطانی بررسی شد؛

«چه می‌شد اگر»‌های تاریخ دروادی داستان...

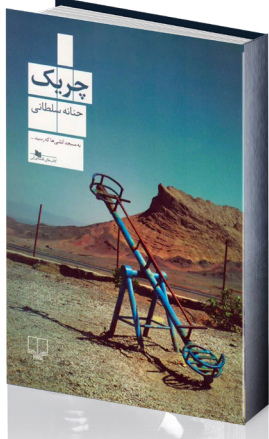


آرمان ملی – هادی حسینی نژاد، تاریخ، سرشار از روایت‌ها و شخصیت‌های پرکشش است و همین پتانسیل غنی، همواره بخشی از نویسنده‌گان را به سمت خلق آثار تاریخی و برپایه تاریخ سوق می‌دهد. البته که جذابیت، آنجایی شکل می‌گیرد که پای خلاقیت به ماجرا باز شود و نویسنده بتواند حدفاصل دو واقعیت، امر غیرواقعی خود را خلق و روایت کند. حالا اگر نویسنده‌ای بخواهد پایا را فراتر بگذارد و به «چه می‌شد اگر»‌های تاریخ پاسخ دهد، باید پیرش مخاطرات و دشواری‌های پیش‌رو می‌تواند جذابیت‌های مضاعفی را به کار خود بیفزاید؛ کاری که حنا سلطانی در رمان «شاه» ۱۲۹۸ تهران، ۱۳۵۰ شیراز» به سراغ آن رفته و پهلوی دوم را در حاشیه برپایی جشن‌های دوهزار و پانصد ساله قربانی ترور می‌کند و روایتگر تاریخ دیگری می‌شود. او البته در رمان «چریک» هم به پاره دیگری از تاریخ که به سرنوشت سیاست‌زده مبارزان سیاسی قبل و پس از انقلاب معطوف است، پرداخته. فرصتی دست داد تا در کپ‌وگفتنی کوتاه، ضمن پرداختن به این دو اثر تالیفی، از علاقه‌مندی‌ها و تمایلات داستان‌نویسی این نویسنده جوان پیرسیم و بشنویم.

ایجاد کردم تا به این پرسش پاسخ دهم که چه می‌شد اگر شاه در جشن‌ها ترور می‌شد.

◀ در «چریک» مخاطب با داستان مادر بزرگ و نوه‌ای همراه می‌شود که اولی در جست‌وجوی پسر دومی به دنبال پدرش است؛ یک فعال سیاسی. چه چیزی شما را مجاب کرده که این داستان را بنویسید؟ می‌دانید که تجربیات متعددی حول و حوش دهه‌های قبل و بعد از انقلاب و فعالیت گروه‌های سیاسی ثبت شده است.

بله تجربه‌های متعددی درباره سال‌های نزدیک به انقلاب ثبت شده ولی اغلب راویان رویدادهای انقلاب، مبارزان بوده‌اند. آنها که خود مبارزه را انتخاب کرده بودند. از نگاه من آسیب دیدگان یک انقلاب، فقط شهیدان راه انقلاب نیستند، روایت آدم‌های معمولی راکی و کجا باید



نگاهی به «نکته جزئی» اثر نویسنده فلسطینی

گذشته‌ای از رنج و فردایی از امید

ندارد. همین بی‌طرفی در روایت با ایجاد فضایی سرد و بی‌احساس به خوبی توانسته است عمق تاریک فاجعه را نشان داد. در بخش دوم کتاب روایت از زبان زنی فلسطینی می‌خوانیم. زنی که بیست‌و پنج سال بعد از واقعه متولد شده است و حالا هفتاد سال بعد از آن، گزارشی از واقعه را در روزنامه‌ای اسرائیلی می‌خواند. زن تصمیم می‌گیرد برای یافتن نکته‌ای ولو جزئی به محل وقوع جنایت که حالا جزو اراضی اسرائیل محسوب می‌شود برود؛ نکته‌ای که شاید بتواند به کمک آن، واقعه را از زبان آن دختر روایت کند. این بخش روایت سفر کوتاه راوی از محل زندگی‌اش به اراضی اشغالی برای کشف نکته‌ای است؛ «این جاناتلدان بخواهد، بین چیزها مرز کشیده شده. آدم باید حواسش به آن‌ها باشد و طبق آن‌ها پیش برود تا یک وقت دچار عواقب خطرناک نشود. بعضی‌ها هستند که در این کار استادند و هیچ وقت خطایی نمی‌کنند؛ اما تعداد این جور آدم‌ها زیاد نیست و من یکی از آن‌ها نیستم. من همین که یک مانع ببینم، با کله به طرفش می‌دوم و از رویش می‌پرم یا یک حرکت، زردش می‌کنم. راستش و باقی‌ها از مرز رد می‌شوم، دلم عیب شور می‌افتد. به عبارتی، این به بی‌دست‌وپایودن من مربوط می‌شود. هر وقت سعی می‌کنم از مرز بگذرم،

بی‌روبرگرد کند می‌زنم و از وقتی این را فهمیدم، دم تصمیم گرفته‌ام تا جای ممکن در چار دیواری خودم بمانم...» زمان مضارع افعال، این بخش را بیش از هر چیزی به یک حدیث نفس طولانی بدل کرده است. نویسنده باز هم در انتخاب زاویه دید به خوبی عمل کرده است. روایتگری در صفحات اولیه این بخش به گونه‌ای است که بیشتر به شخصیت پردازی راوی می‌گذرد و سپس هر چه روایت پیش می‌رود از شخصیت پردازی به سمت سختی‌های زندگی در فلسطین حرکت می‌کند. به بیانی دقیق‌تر ما در طول سفر کوتاه راوی بی‌نام رمان به اراضی اشغالی با محدودیت‌ها و مشکلات و هراس‌های زندگی در فلسطین آشنا می‌شویم. مخاطب همراه با حدیث نفس‌های راوی، وحشت قدم‌گذاشتن یک فلسطینی به اراضی اشغالی را با تمام وجود احساس می‌کند. مخاطب در خلال سطرهای همین روایت که در نهایت سادگی بیان شده است پایه‌های راوی در هر ایستگاه بازرسی نفسش از ترس بند می‌آید. مانند راوی برای روستاهایی که دیگر جز نامی در نقشه، اخبار یا تاریخ از آنها چیزی باقی نمانده، افسوس می‌خورد و در احساسات میهن‌پرستانه او شریک می‌شود. اما در همین «احساسات میهن‌پرستانه» نیز نکته‌ای جزئی نهفته است

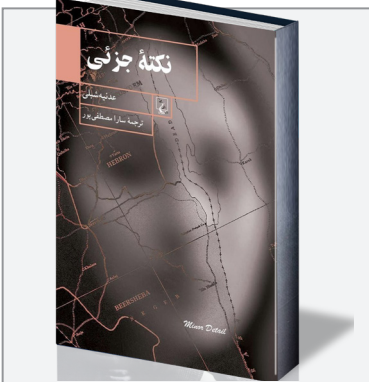
عابران که می‌رسد زنگش را به صدادرمی آورد. این تصویری است که از کودکی در ذهن من باقی مانده و بخشی از این خاطرات و تجربه زیسته کودکی را در رمان «چریک» روایت کرده‌ام.

تاریخ از نگاه من بستری است از موقعیت‌های دراماتیک فراوان و این موقعیت‌های قصه‌خودشان بهترین جاست که شخصیت‌های قصه خودشان را نشان دهند و واکنش آنها در این لحظه‌هاست که قصه را می‌سازد. به قول کوندرا موربانه‌های تقلیل مدام در حال جویدن زندگی ما هستند. زندگی اجتماعی به مبارزه سیاسی و مبارزه سیاسی فقط به رویارویی دو قدرت بزرگ جهانی تقلیل داده می‌شود. تنها این رمان است که نور می‌تاباند به جهان زندگی و ما را در برابر فراموشی هستی حراست می‌کند.

◀ در هر دو رمان شما، درک و آشنایی با رویدادهای تاریخی و سیاسی اهمیت دارد؛ حتی اگر در لایه دوم و سوم قرار داشته باشند. اساساً این شیوه نویسنده‌ی چه مقتضیات و ملاحظاتی را می‌طلبد؟

نوشتن داستانی که در بستر رویدادهای تاریخی و سیاسی می‌گذرد، قطعاً به پروسه تحقیقاتی مفصلی نیاز دارد. در هر دو رمان من این پروسه از دل کتب تاریخ شفاهی، آرشیو روزنامه‌ها و مجلات، تصاویر و فیلم‌ها شکل گرفت. مثلاً من در نوشتن فصل چهارم رمان «شاه» ۱۲۹۸ تهران، ۱۳۵۰ شیراز»، فصل گفت‌وگوی شاه و کاوه نمازی، به این فکر کردم که کاوه نمازی به عنوان فیلساز چه در غده‌غده مشترکی با شاه می‌تواند داشته باشد که درباره آن صحبت کنند و به فیلم اییزودیک «سه چهره یک زن» رسیدم که ثریا اسفندیاری، همسر دوم شاه، در آن بازی کرده. ثریا پس از جدایی از شاه به ایتالیا می‌رود و در این فیلم نقش آفرینی می‌کند. یکی از اییزودها را آنتونیونی ساخته و دیگری را دستیارش فرانکو که مدتی پس از ساخت فیلم با ثریا ازدواج می‌کند. خب برای نوشتن این فصل علاوه بر اینکه خود فیلم را چندین بار دیدم، سراغ خاطرات ثریا و آرشیو روزنامه‌ها و خیلی منابع دیگر رفتم. اما همیشه هم نوشتن رمان با پروسه تحقیقاتی پیش نمی‌رود. مثلاً در مورد احمد فاروقی قاجار به جز جزئیات فیلم‌هاش و خبر جایزه کن‌گرفتنش و چندتامنبع محدود، اطلاعات دیگری پیدا نکردم. چیزی نبود که در شخصیت پردازی او به من کمک کند. پس ویژگی‌های اخلاقی و شخصیتی فاروق حاضر در رمان از تخیل من نویسنده شکل گرفت. گاهی هم شخصیت حقیقی حاضر در قصه حاصل هم دانسته‌هایی است که از یادآورده‌های و بر اساس آن تصویری در ذهن ساخته‌ای. به نظرم در مورد شخصیت هویدی حاضر در فصل یازدهم رمان «شاه» ۱۲۹۸ تهران، ۱۳۵۰ شیراز» این اتفاق افتاده. اینکه خواننده‌های من جقدر در شکل‌گیری تصورم از او و نوشتن آن فصل دخیل بوده برای خود من خیلی مشخص نیست.

◀ از اثر جدید چه خبر؟ آیا رمان بعدی شما هم چنین تم و فرمی خواهد داشت؟ آیا تاریخ سیاسی همچنان در آن نقش آفرینی می‌کند؟ فعلاً اثر جدیدی در دست انتشار ندارم. ایده‌های زیادی در ذهن دارم اما چون وسواس عجیبی در نوشتن پلات رمان و پروسه تحقیقات دارم، هنوز تصمیمی برای نوشتن‌شان نگرفته‌ام. حتماً رمان بعدی‌ام هم در بستر تاریخ معاصر روایت می‌شود چون معتقدم آنچه از تاریخ معاصر ایران برجای مانده اغلب در حد خبر روزنامه است و در برهه‌های حساس تاریخی کمتر برمی‌خوریم به روایت جانداران از زندگی آدم‌ها. عباس معروفی جایی در یکی از سخنرانی‌هایش می‌گوید: «روزنامه را باد می‌برد، بیادبیات شویم.»



که از مهارت نویسنده در شخصیت پردازی ناشی می‌شود. نویسنده به هیچ عنوان در جوش‌خوش‌میهن‌پرستانه‌تر راوی اغراق نکرده است. او دقیقاً به اندازه فردی متاسف است که از وقتی چشم‌باز کرده سرزمینش تحت اشغال بوده و هیچ درکی از گذشته آرام‌کشورش ندارد. او با این وضعیت رشد کرده و این هراس‌ها و کمبود امکانات و بخشی از زیست‌او بدل شده است و دقیقاً همین مساله است که همدلی مخاطب را با این شخصیت برمی‌انگیزاند. عدنیه شبلی با نگارش رمانی به‌غایت ساده و به دور از پیچیدگی‌های فرمی، سعی کرده است نشان بدهد که از هفتاد سال پیش تا کنون هیچ چیز در فلسطین تغییر نکرده و حتی بدتر نیز شده است؛ که مرگ جزو جدایی‌ناپذیر زندگی در فلسطین است؛ که مرگ هر لحظه در انتظار کسانی است که شناسنامه فلسطینی دارند. «نکته جزئی» روایت زندگی در سرزمینی است که در آن جان آدمی از «کاهوی پلاستیده بازار امال» زران‌تر است.